

عطف
<div>تجدید چاپ «فرشته آبی» هاینریش مان</div>
<div>پیش‌بینی فاشیسم</div>

- شرق**: در میان نویسندگان قرن بیستم ادبیات

آلمان، هاینریش مان از مهم‌ترین چهره‌هایی به‌شمار می‌رود که تصویری روشن از دوران پرآشوبی که در آن زندگی می‌کرد، در آثارش به‌تصویر درآمده است. هاینریش مان و برادر کوچک‌ترش، توماس مان، در ابتدای قرن بیستم به‌عرضه ادبیات آلمان وارد شدند و هر دو با همان آثار اولیه‌شان نشانه‌هایی از نویسندگانی بزرگ و دوران‌ساز به‌دست دادند. الگوی هاینریش مان بیشتر ادبیات جمهوری خواهانه فرانسه، خاصه امیل زولا با تعهد اجتماعی‌اش اول بود و در مقابل توماس مان تمایلات میهن‌پرستانه داشت و حتی نظام قیصری و جنگ جهانی اول را تأیید کرد. برادر بزرگ‌تر از ابتدا اروپاندیش بود و جمهوری‌خواه و درواقع این توماس مان بود که با وقوع رویدادهای تاریخی مواضع خود را تصحیح می‌کرد و به برادر بزرگ‌تر نزدیک می‌شد. سرانجام مبارزه با رژیم هیتلری این دو نویسنده واقع‌گرا را با هم متحد کرد.

سرنوشت برادران مان، به‌سباق بسیاری دیگر از نویسندگان آلمانی‌زبان دهه‌های ابتدایی قرن بیستم، با سیاست و بحران همه‌گیر فاشیسم گره خورده بود و با ظهور هیتلر هر دو تن به مهاجرت دادند. در نتیجه این وضعیت، آثار هاینریش مان باز هم مانند بسیاری دیگر از نویسندگان هم‌وطن هم‌دوره‌اش، با تاریخ و اجتماع پیوند خورده و امروز برخی از رمان‌های هاینریش مان، نه‌فقط به لحاظ ادبی، بلکه از نظر تاریخی و اجتماعی نیز حائز اهمیت‌اند.

	<div>فرشته آبی</div>
	<div>هاینریش مان</div>
	<div>ترجمه محمود حدادی</div>
	<div>نشر کتاب‌پارسه</div>

هاینریش مان در سراسیمه

فرشته‌ی آبی

«فرشته آبی» از آثار اولیه هاینریش مان و رمانی آشکارا اجتماعی است که سال‌ها پیش با ترجمه محمود حدادی به فارسی منتشر شده بود و به‌تازگی چاپ تازه‌ای از آن در نشر کتاب‌پارسه منتشر شده است. درون‌مایه این رمان، شبیه به اثر مشهور توماس مان، «مرگ در ونیز»، است؛ که این نیز چند سال پیش با ترجمه حدادی منتشر شد. در «مرگ در ونیز»، توماس مان با روایتی تمثیلی، تصویری از زوال و فروپاشی شخصیت داستانش، گوستاو آشنباخ، ارائه می‌دهد. آشنباخ را البته می‌توان نماد نسلی از نویسندگان و روشنفکران آلمانی همان عصر دانست و به این اعتبار زوال او را می‌توان زوالی جمعی قلمداد کرد. قهرمان «مرگ در ونیز»، نویسنده و هنرمندی است که در زمان خودش به چهره‌ای کلاسیک بدل شده و شخصیتی عاصوفرت‌داده دارد؛ و زندگی‌اش با نظمی سفت‌وسخت پیش می‌رود؛ اما او پیرانه‌سر تسلیم غریزش‌اش می‌شود و به سبب عشقش به پسرپچه‌ای لهستانی و ماندن در ونیز و بازده، راه نابودی و مرگ در پیش می‌گیرد. روایت تمثیلی توماس مان در «مرگ در ونیز» و همچنین مرگ نمادین آشنباخ، می‌تواند نشانه‌ای بر پایان یک دوران قلمداد شود. توماس مان در این اثر، مانند بسیاری دیگر از آثارش، تناقض‌ها و بحران‌های نهفته در فرهنگ آلمان را در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ارائه می‌دهد.

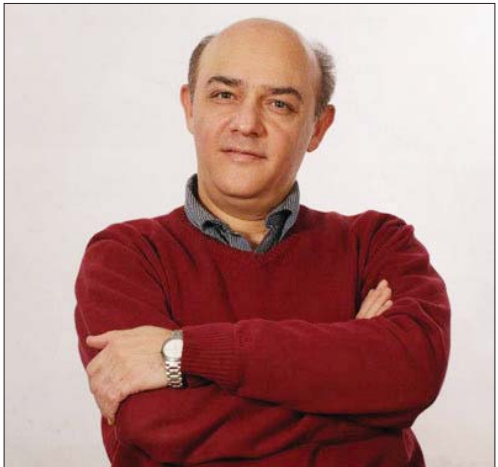
در «فرشته آبی»، هاینریش مان روایتی از عشق پیرانه‌سر معلمی خودکام و قدرت‌پرست به‌دست می‌دهد که او نیز به علت عشقش به راقصه‌ای عامی به‌ورطه رسوایی و تباهی می‌گلدت. رسوایی و سقوط اخلاقی این دبیر خشک‌اندیش «بهانه‌ای است برای بندگسلی همه یک شهر که صرفاً از سر ترس، مصلحت یا که ری نقاب اخلاق بر چهره پویشدانه است». «فرشته آبی» و «مرگ در ونیز»

در دوران آلمان قیصری روحیه و مناسباتی را به‌تصویر کشیدند که دو‌دهه بعد در تکامل خود به فاشیسم منجر شد. خاصه در «گفته آبی» می‌توان نشانه‌هایی آشکار را دید از آنچه بعدها به فاشیسم مشهور شد. سال‌ها بعد از انتشار «فرشته آبی» و زمانی که هاینریش مان در تنهایی و عزلت در آمریکا روزگار می‌گذراند تا مرگش فرا برسد، توماس مان و وضعیتی متفاوت از برادرش داشت، در نامه‌ای به او نوشت: «استاد گند را برای ما نوشتی، البته هیتلر عزیزم، قصه استاد گند را برای ما نوشتی، البته هیتلر استاد یا معلم نیست؛ به‌هیچ‌وجه! ولی گند هست، و جز گند هیچ. دیری هم نمی‌کشد که زباله تاریخ خواهد بود. و من امیدوارم تو آن پایداری لازم تن و جان را نشان دهی، تا چشم‌مان پیرت شاهد چیزی باشد که خود در جوانی شجانه‌ماند و ضحش کردی: عاقبت کار خودکدام». هاینریش مان در «فرشته آبی» و همچنین دیگر رمان مشهورش، «زیردست»، روایتی تمثیل‌وار و البته طنزآمیز از مناسبات حاکم بر وطنش به‌دست می‌دهد و با نقوذ به لایه‌های زیرین اجتماع نشان می‌دهد که توده هیچ‌ان‌زده مردم چگونه می‌تواند از جریان کور و منقطع حمایت کند؛ و کشور را به ورطه نابودی بکشاند. ازاین‌وست که محمود حدادی نیز در پیشگفتار «فرشته آبی» می‌نویسد که «سیمای راستین آلمان در قرن بیستم، خاصه در دهه‌های سرنوشت‌ساز آغاز این قرن، شاید بیش از همه در رمان‌های اجتماعی هاینریش مان نمود می‌یابد.»

ادبیات

«زیر نگاه کلاغ‌ها»، رمان تازه‌ای از حمید امجد

روْیای تغییر سرنوشت



زیر نگاه کلاغ‌ها

حمید امجد

نشر نیلا

کنوئسی درگیر تعدیل وکم‌آوردن حافظه و فراموشی در کمین است و خود و مادرش را هم‌زمان در آسایشگاه تصور می‌کند. هفت همکارش به یک میهمانی شبانه دعوت شده‌اند و او را جا گذاشته‌اند یا به حساب

«اینکه همه‌چیز به روال همیشگی پیش می‌رود خود همان فاجعه است.»

عروسک و کوتوله، والتز بنیامین.

«زندگی یک نهنگ قبل از خودکشی» تک‌گویی بلندی است از یک فاجعه‌ی خاموش و به‌ظاهر بی‌اهمیت؛ ذکر مکرر مرثیه‌ای به‌نام روزمرگی و تداوم و بی‌انتهایی وضعیت موجود. حدیث نفسی که در تلاش است تا به دیگری نیز سرایت پیدا کند. دیگری را نیز اندکی برجانند، بتراسند یا برای لحظاتی او را نیز به شهادت فرخوانند، اما به نرمی و سبکی و نوعی فراغت و شاید حتا گنجی و سردرگمی؛ همان فرم مالوف که یک‌جور آشتی مصلحت‌آمیز میان ایرانی معاصر با وضعیت اضطراری موجود است. داستانی که می‌شود در یک نفس بلند آن را خواند و پس از تمام‌کردنش نیز نفسی بلند از سر آه بیرون داد.

شخصیت راوی انسانی مدرن است. نمونه‌ی یک شهرنشین طبقه‌ی متوسط کتاب‌خواننده که پیش از آن‌که روشنفکر به‌معنای عمل‌گرای آن باشد، با یکی از مهم‌ترین ابزارهای روشنفکری، یعنی نوشتن، قرین است. جوانی تنها و تا حدی وامانده و به‌شدت سردگرن که به‌عارضه‌ی سواس ذهنی مبتلا است. تلاش‌های تقریباً بی‌ثمری نیز برای درمان کرده‌است. او نویسنده‌ی چند کتاب است و از نوشتن طرفی برنسته است. درآمد چندانی عایدش نشده و ما را به همان تصویر همگانی «نویسنده‌ی که شغل حساب نمی‌شود» بسیار مطمئن می‌کند. او اما با همین گزاره‌ی اهمیت نوشتن و مقابل امور جاری زندگی ایستادن نیز دست به‌گریان است. تعارض شخصیت با جامعه و با دیگر انسان‌ها و خُندوخل‌های پی‌دربی او در این‌که چه باید می‌کرده که نکرده و چه نیاید می‌کرده که کرده تقریباً

نگاهی به «زندگی یک نهنگ قبل از خودکشی» نوشته فاضل ترکمن

در شهر جایی برای نهنگ‌ها نیست

بابک بیات



زندگی یک نهنگ قبل از خودکشی

فاضل ترکمن

نشر ثالث

مرگش شده است؛ این‌گونه است که نویسنده نثر روزمره و زبان شکسته را برای راوی خودش برگزیده است، که به‌نظر انتخابی بجای می‌آید. ملموس بودن وضعیت راوی و دوری از اداهای فرمی و زبانی و قلمبه‌کوبی و تلاش‌های بیهوده دیگر برای ساختن توهم عمیق‌بودن از نشانه‌هایی است به روانی و سبکی داستان چه در فرایند خواندن و چه در فرایند فهم و ارتباط. البته چند مورد نقل قول مستقیم از «لویی فردینان سلین» و «ویرجینیا وولف» و دیگران مقداری در این نثر گفتاری شکسته خوش

نشسته و بهتر می‌بود که نویسنده این نقل قول‌ها را

نیز با طنز خود و با همان ملالی که دودمان تمام‌الزکان

زندگی‌اش را در خود پیچیده است، به بازی بگیرد. باید

گفت تلخی وضعیت با‌دست‌انداختن هرونه‌گن جدید

زبانی و موقعیتی بیشتر به چشم می‌آید. این انتخاب

نویسنده باعث می‌شد که من خیال کنم او نگران است

و بحران روحی و اجتماعی راوی‌اش چندان که باید

جدی تلقی نشود. پس با این ترنشد نوعی درصدد

مستندکردن مردن کاراکتر یا اعتبار تراشیدن برای او

و مشککش برآمده بود. در حالی‌که به‌نظر می‌رسد

در شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران حال

نیاورده‌اند که دعوتش کنند و درگیر این فکر و خیالات که اطرافیان‌ش او را جا می‌گذارند، صادقانه و بدون هیچ سوبتویی او را اصلا به حساب نمی‌آورند، به‌کوچه و خیابان پناه می‌برد. وسط پیاده‌رو یا حاشیه خیابان جوری از میان جمعیت می‌گذرد که انگار هیچ‌کس دوروبرش، سر راهش، توی دنیایش نیست. «چون حالش حال آن لحظه‌ای‌ست که فهمیده است دوروبرش، سر راهش، یا توی تمام این دنیا هیچ‌کس هیچ‌کس را ندارد که او را یادش بماند، همچنان که جایی هم ندارد برای پناه‌بردن از این دنیا که او را به یاد نخواهد آورد». در این اوضاع است که نویسنده سر می‌رسد: «در خوابش مرا دیده بود؛ نویسنده‌ای که نشسته و دارد داستان او را می‌نویسد… در خواب تصویری واقعی از اتاق کوچک اجاره‌ای‌ام به او نشان دادم. پشت همان میز کهنه‌ای که تمام این داستان رویش نوشته شد نشسته بودم و او را می‌نوشتم تبادر و لرزان و درهم‌شکسته بر تخت درمانگاه… و بعد دست از نوشتن می‌کشیدم، آخرین تصویرهای دلخراش و تلخ نوشته را خط می‌زدم، سررا از کاغذ برمی‌داشتم و به او می‌گفتم کافی‌ست؛ رنج دیگر کافی‌ست. می‌گفتم خودم ساختهام، ولی در جهانی که او در آن است –و البته آن را هم، خانوادگی و رفتار همکارانش بیش از این دل‌آشوب نباشد، یا از تنهایی و ترس‌ها و دلشوره‌هایش، چون داستانش را منم که می‌نویسم و من خوب می‌دانم که برایش خبرهای خوبی در راه است». اما سرآخر نویسنده اعتراف می‌کند که خبرهای واقعی در راه است که هیچ‌چیز نمی‌شود اسم‌شان را خبرهای خوب گذاشت. «درست است این شخصیت را خودم انتخابی بجای می‌آید. نویسنده است. برای این‌ها هم، بنا به شواهد واقعی و منطق باورپذیری، خودم نوشته‌ام – از تغییردادن سرنوشتم ناتوانم. و این اعتراف تلخ‌ترست».
باین‌همه نویسنده از میل به تغییر دست نمی‌کشد و می‌داند گریزی از تغییر نیست، برای همین آخرین سطرهای داستان از نویسنده‌ای سخن می‌گوید که در خواب خبرهای خوبی از آینده می‌دهد.

نگاه
<div>داستان ابداعات زنان</div>

● **شرق**: «دخترها در فکر همه‌چیز» عنوان کتاب تازه‌ای است که در سری کتاب‌های گروه سنی نوجوانان نشر نو منتشر شده است. کاترین تیمش نویسنده این کتاب است و ملیسا سوینت تصویرگر آن؛ صوفیا محمودی نیز کتاب را به فارسی برگردانده است.

«دخترها در فکر همه‌چیز» داستان اختراعات و ابداعات مهمی است که توسط زنان مختلف در طول تاریخ شکل گرفته‌اند. عنوان کتاب درواقع اشاره‌ای است به نام و ابتکار بیش از دویست نفر از زنان و دختران و علاوه بر این به طور دقیق‌تر به چند و چون روند کار پانزده نفر از مخترعان و مبتکرانی می‌پردازد که حاصل کارشان از محصولات خانگی گرفته تا ابزارهای پیشرفته تکنولوژیک، داروی مبارزه با سرطان، بازی‌ها و اسباب‌بازی‌ها و… را دربرگرفته است. در توضیحات خود کتاب آمده که این اثر می‌تواند راهنمایی باشد برای دختران مبتکر تا فکر بکرشان را از مرحله ایده به مرحله عمل درآورند و به واقعیت بدل کنند. در سراغاز کتاب، به نقش زنان در اختراعات و ابداعات مختلف اشاره شده و آمده: «زنان و دختران همواره در حوزه دارو و درمان، در علوم، در ابداع محصولات خانگی و یا ابزارهای پیشرفته تکنولوژیک، خلاق هستند. خلاقیت و ابتکارات آنها دورتادور ما را گرفته است و بر زندگی هر روزه‌مان اثر می‌گذارد. زنان دروهایی برای مبارزه با سرطان ساخته‌اند، ضربه‌گیرهای فضایی اختراع کرده‌اند، دستگاه قهوه‌ساز ساخته‌اند، و کیسه‌خواب برای گرم‌داشتن بی‌خامنه‌ها. زن‌ها یک عالم بازی اختراع کرده‌اند، انواع اسباب‌بازی‌ها را ساخته‌اند، و نرم‌افزارهایی برای بازی‌های کامپیوتری خلق



کرده‌اند.» نویسنده به این نکته اشاره کرده که در تمام طول تاریخ، زنان همیشه مینگر بوده‌اند اما دستاورهای آنها اغلب با دست‌کم گرفته شده یا به طور کلی نادیده گرفته شده است. برای مثال، «سیبلیا مسترز زنی بود که پاتک با نقره و فراوری ذرت را به روش مکانیکی و بر پایه مشاهدهاش از روش سرخ‌بوختن، ابداع کرد. زنان سرخ‌بوخت ذرت را در هاون با رشته‌هایی سنگین خرد می‌کردند. متأسفانه در آن زمان‌ها زن‌ها اجازه ثبت اختراع و نوآوری به نام خود نداشتند. درواقع زن‌ها دارای هیچ‌گونه حق قانونی برای مالکیت چیزی نبودند؛ و خودشان هم چیز، دارایی همسران‌شان به حساب می‌آمدند. بنابراین سیبلیا براین‌اینه می‌تواند حق اختراعش را برای خود محفوظ بدارد، چاره‌ای نداشت جز اینکه آن را به نام شوهرش، توماس مسترز ثبت کند. در حدود صد سال بعد بود که زن‌های آمریکایی به طور قانونی دارای حق ثبت اختراع به نام خود شدند. مری دیکشنر کیز نخستین زن آمریکایی بود که اختراع ثبت نوآوری‌اش را به نام خود به دست آورد. او برای تهیه کلاه بندیک‌دار، زنانه روشی نو ابداع کرد که در آن رشته‌های حصیر را با نخ یا ابریشم به هم می‌یافت. روانه حق انحصاری بهره‌برداری از این نوآوری در سال ۱۸۹۰، درست در زمانی به او اعطا شد که کلا بندیک‌دار حصیری به‌شدت داشت مد روز می‌شد.»

پیش‌تر، کتاب دیگری در نشر نو با عنوان «زنانی که جهان را بهتر کردند» از جولیا آدامز با ترجمه محمد کریمی منتشر شده بود که این نیز برای گروه سنی نوجوانان است. در این کتاب، همان‌طور که از عنوانش هم برمی‌آید، به داستان زندگی زنانی پرداخته شده که در طول تاریخ تأثیری مهم از خود باقی گذاشته‌اند: «تاریخ سرشار از داستان‌های زنانی است که بر موانع و مشکلات غلبه کرده‌اند، توقعات جامعه را نادیده گرفته‌اند و کلیشه‌ها را شکستند. متأسفانه امروز تأثیر آنها به خوبی نمایش داده نشده و نادیده گرفته شده است. در بسیاری از فرهنگ‌ها این باور وجود داشت (با هنوز وجود دارد) که زنان نیازی به تحصیل ندارند، نمی‌شود به رهبری‌شان اعتماد کرد و از نظر جسمی و فکری ضعیف و ناتوان‌اند. مردان در جایگاه برتر بودند و به این معنا بود که آنها از پیش تصمیم‌گیرندگان و تاریخ‌نویسان جهان بودند. با این همه، زنان هم به موفقیت‌های بزرگی دست یافتند حتی اگر هیچ‌چیز مخالف آنها نبود. فهرست ماجراجویان، دانشمندان، رهبران، ورزشکاران و هنرمندان این کتاب، به‌هیچ‌وجه فهرست همه زنان تاریخ نیست یا به این معنا نیست که عملکرد این افراد عالی بوده و هیچ خطایی مرتکب نشده‌اند؛ بلکه آنها رهبرانی بودند که ایستادی کردند، تأثیرگذار بودند و بی‌شک ثابت کردند که درست به اندازه مردان توانا و کارآمدند. نقش آنها چه در حوزه فعالیت خدشان و چه در الهام‌بخشیدن به دیگران ارزش تقدیر دارد و هدف این کتاب نیز همین است.» «ماجراجویی فلسفه برای دختران و پسران بلندپرواز» کتاب دیگری است که این نیز مدتی پیش در نشر نو به چاپ رسیده بود. برندن اودنوهو نویسنده این کتاب است و شهاب‌الدین عباسی آن را به فارسی برگردانده است. در این کتاب به کمک داستان و پرسش و به کار انداختن اندیشه، تلاش شده حس کنجکاوی و مهارت پرسشگری و آموختن و تجربه‌کردن پرورش داده شود. کتاب ماجراه‌ای فیلسوفان بزرگ را مرور و نظرات آنها را درباره موضوعات مهم و بنیادی مطرح می‌کند.